Kh\_Osool\_SMJS\_980903

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

سوم آذر ۱۳۹۸

مبحث لاضرر

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم نایینی در حدیث شفعه این بیان را داشتند که لاضرر و لاضرار در کلام پیامبر صلوات الله علیه ذیل حدیث شفعه نبوده است. چون اگر ذیل حدیث شفعه باشد یا باید علت حکم باشد یا حکمت حکم و اینها هیچکدامش درست نیست.

یک اشکالی ممکن است به فرمایش مرحوم نایینی به نظر برسد آن این است که به هر حال این کلام لاضرر و لاضرار را یا امام علیه السلام یا راوی در ذیل آن حدیث شفعه آورده. این معنایش این است که امام علیه السلام یا راوی ارتباطی بین اینها می‌دیده، بنابراین بالأخره شما باید این مشکل را حل کنید. بنابراین اینکه نمی‌توانید این را قرینه قرار بدهید در اینکه در کلام پیغمبر ذیل ذکر نشده بوده. ولی این اشکال وارد نیست. قبلاً هم اشاره کردم فرق است بین اینکه در کلام خود پیغمبر لاضرر و لاضرار در ذیل حکم پیغمبر به شفعه ذکر شده باشد یا امام علیه السلام ذکر کرده باشد. اگر پیغمبر ذکر کرده باشد ظاهر عبارت این است که یک کبرای کلی که مورد از مصادیقش هست ذکر می‌کند. پیغمبر فرموده شفعه ثابت هست لاضرر و لاضرار تعلیل آن حکم تلقی می‌شود. ولی اینکه امام علیه السلام یا راوی این را فرموده باشند ارتباط را اثبات می‌کند ولی ارتباط منحصر به ارتباط علت و معلول نیست. اینکه بگوییم حتماً باید لاضرر و لاضرار یک کبرای کلی باشد که وجه حکم شارع به شفعه باشد. می‌تواند اینها معلولین علت ثالثه باشند هر دو حکم، هر دو حکم برای اینکه شارع مقدس بخواهد مکلّف متضرر نشود دو تا حکم جعل کرده. یکی اینکه حق شفعه برای شریک بایع جعل کرده تا متضرر نشود. از جهت دیگر افراد را مثلاً نهی کرده از ضرر زدن به دیگران که مؤمنین متضرر نشوند. هر دوی اینها مثلاً به خاطر حب عدم تضرر مؤمن باشد، معلول علت ثالثه باشد.

بنابراین لازم نیست این دو تا حکم را هر دو را یک حکم وحدانی بگیریم و یکی را علت دیگری بگیریم. به خلاف جایی که کلام پیغمبر هست. از این جهت نباید اشکال کرد. اشکال نکات دیگری بود که در جلسة قبل اشاره شد.

نتیجة بحث این بود که اینکه لاضرر و لاضرار کلام پیغمبر هست، این گفتیم عبارت عقبة بن خالد ظهور ندارد در اینکه لاضرر و لاضرار سخن پیغمبر هست. ممکن است سخن امام صادق باشد. البته امام صادق کلام پیغمبر را به کار برده. بدون نسبت دادن پیغمبر همان کلام را به کار برده، همچنان که گاهی اوقات پیامبر و معصومین دیگر علیهم السلام کلام خدا را بدون نسبت صریح به قرآن ذکر می‌کنند و ممکن است شبیه آن باشد.

نکتة دوم، اگر هم کلام پیغمبر باشد اینکه ظهور داشته باشد که در کلام پیغمبر این دو قطعه کنار هم بوده همچین ظهوری ندارد و وقتی ظهور نداشت، ارتباطشان حتماً به نحو ارتباط علّی و معلولی و اینکه امام علیه السلام یک کبرای کلی می‌خواسته برای حکم آن ذکر کند این ثابت نیست. بنابراین خود لاضرر و لاضرار را مستقل باید معنا کرد. خیلی به اینکه حدیث شفعه به آن تطبیق می‌کند یا تطبیق نمی‌کند نیازی نیست که به آن بپردازیم. این تمام بحث حدیث شفعه.

شاگرد: آقای سیستانی هم مطرح کرده؟

استاد: آقای سیستانی که خلاف عرض ما ایشان دارند. ایشان حدیث شفعه را می‌گویند با هم مرتبط هستند.

شاگرد: سلمنا که معترف نباشد این را مطرح می‌کردند؟

استاد: نه، ایشان می‌گویند اینکه راوی متصل کرده باشد اینکه خلاف ظاهر است. یا امام متصل کرده یا در کلام پیغمبر بوده. هر دویش هم مثل هم هستند. که ما گفتیم نه اینها مثل هم نیستند. اینکه امام لاضرر و لاضرار را آورد باشد ممکن است ارتباطش از باب معلولین به علت ثالثه باشد. ولی فرق است بین اینکه در کلام پیغمبر لاضرر و لاضرار در ذیل حدیث شفعه باشد یا در کلام امام علیه السلام به عنوان ذیل کلام اوّل ذکر شده باشد.

شاگرد: خاطرم هست آقای سیستانی یک فرقی می‌گذاشت اگر خود امام آمده باشد آن حرفی که اوّل می‌زد به عنوان شاهد

استاد: نه، آنها یک بحث‌های دیگر است. وارد آن بحث‌ها نمی‌شوم. یک نکتة دیگری آقای سیستانی دارند که اگر امام ضمیمه باشد از باب اخذ به شواهد کتاب و سنت ممکن است باشد. چون آن مبنا را قبول نداریم دیگر وارد آن بحث‌ها نمی‌شویم.

شاگرد: شما می‌فرمایید که امام بدون استناد به پیامبر این جمله را از ایشان نقل کردند این دیگر ربطی ندارد ولو به حد اشتهار رسیده بوده یا نرسیده بوده که این جمله از پیامبر.

استاد: نه، در آن بحث اگر هر چی اشتهارش بیشتر باشد، اینکه به پیغمبر نسبت نداده باشند اولی هست. این بحث اشتهار دلیل ممکن است برعکس تلقی بشود. چون کلام پیغمبر مشهور بوده این کلام پیغمبر هست نیازی نمی‌دیدند که آن کلام را ذکر کنند. کما اینکه آیات قرآن به خاطر شهرتی که آیات قرآن دارد نیازی نیست که حتماً بگویند قال الله تبارک و تعالی. کلام پیغمبر لا فضل الا عربیاً و لا عجمیاً ان اکرمکم عند الله اتقاکم. ان اکرمکم عند الله اتقاکم در کلام پیغمبر صلوات الله علیه ذکر می‌شود بدون اینکه قال الله تبارک و تعالی. چون آیة قرآن معروف است.

اگر لاضرر و لاضرار خیلی معروف باشد به عنوان کلام پیغمبر معروفیتش آقای سیستانی قرینه قرار داده بودند به معروفیتش می‌گفتند چون مشهور است پس بنابراین ظهور دارد که قال علیه السلام، مرجع ضمیر مستتر پیامبر هست. ما می‌گفتیم برعکس ممکن است دلیل باشد. چون مشهور است، امام صادق علیه السلام آن را به پیغمبر نسبت نداده، همین لاضرر و لاضرار را به کار برده به خاطر اینکه قول مشهوری از پیغمبر صلوات الله علیه هست.

فرض کنید انما الاعمال بالنیات یک گفتة معروفی از پیغمبر باشد ممکن است امام صادق علیه السلام وسط یک عبارتی انما الاعمال بالنیات را ذکر بکند بدون اینکه به پیغمبر نسبت بدهد.

طبق مبنایی که عرض می‌کردیم به پیغمبر نسبت بدهد یا به پیغمبر نسبت ندهد شاید خیلی فرق نداشته باشد. چون ما حتی به پیغمبر هم نسبت بدهد ظهور دلیل در این نیست که متصل به آن بوده. این را ما نمی‌توانیم احراز کنیم که حالا که امام صادق این را فرموده یعنی متصل بوده یا نبوده و اینها. آن بیانات اخیر شهید صدر و آیت الله سیستانی را ناتمام دانستیم.

حدیث بعدی، حدیث منع فضل الماء هست. که سندش عین سند حدیث شفعه است. محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن عبدالله بن هلال عن عقبة بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام قال قضی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان اهل البادیة فی مشارب النخیل انّه لا یمنع نقع البئر و قضی بین اهل البادیة انّه لا یمنع فضل ماءٍ لیمنع به فضل کلاءٍ۱۰:۰۰ و قال لا ضرر و لا ضرار.

اینجا بحث‌هایی در مورد این روایت مطرح هست، بحث اوّل بحث سند روایت است که آقای سیستانی آن را تصحیح نمی‌کنند و ما آن را تصحیح کردیم همچنان که حدیث شفعه را تصحیح کردیم.

جهت دوم فقه الحدیثش است. آقای سیستانی بحث‌های جالبی در فقه الحدیثش دارند من اجمال فرمایش ایشان را عرض می‌کنم، نکتة خاصی ندارم که عرض کنم، مراجعه نکردم. یک نکتة ریزی عرض می‌کنم و این بحث را شروع می‌کنم.

لا یمنع نقع البئر ایشان می‌فرمایند که در نسخ کافی نفع الشیء است به جای نقع.

شاگرد: نقع الشیء

استاد: در ذهنم هست آن که در کافی دیده بودم نفع الشیء بود نه نقع الشیء.

شاگرد: سه تا نسخه دارالحدیث گفته که فی تا و قص و جن و الوافی و البحار نقع است در بقیه نفع است.

استاد: در مورد شیء چی؟

شاگرد: شیء هم در وافی گفته بئر است. ولی در همة نسخ کافی شیء است.

استاد: در مورد نقع و نفع اختلاف نسخه هست، بعضی‌ها نقع دارند، بعضی‌ها نفع دارند. ولی در مورد شیء همه‌شان گویا نسخ کافی شیء دارد.

شاگرد: یک اختلاف هم اهل البادیه فرمودید، اهل المدینه دارد در بعضی از

استاد: اهل المدینة آن مشارب النخیل است، دو تکه هست. یک مشارب النخیل است، آن اهل المدینه است، آن اهل البادیة فضل ماءٍ است. آن دو تکه‌اش اختلاف نیست.

اینجا در مورد نفع و نقع، حالا قانون تصریفات و تحریفات، آقای سیستانی اینجا می‌فرمایند که نقع البئر صحیح هست. یشهد له مناسبة الحکم و الموضوع من خیلی نفهمیدم مناسبت حکم و موضع اینجا یعنی چی، متوجه نشدم. علیه قرائن دیگری ایشان ذکر می‌کنند درست است که در کتب عامه نقع البئر است، در کتب لغت به خصوص که دقت دارند در اینکه بخواهند این کلمه را معنا کنند در نَقَعَ آن را معنا کرده، در بئر آن را معنا کرده. نقع البئر به معنای فضل ماء بئر هست و در تفسیرهایی که در نهایة ابن اثیر آورده اینها را ایشان ذکر می‌کند. ولی من حالا منهای آن می‌خواهم بحث را دنبال کنم یک قانون در باب تصحیفات هست، قانون تبدیل نامأنوس به مأنوس. کلمة نقع و نفع، نفع خیلی مأنوس است به خلاف نقع. قانون تبدیل نامأنوس به مأنوس اقتضا می‌کند که عبارت صحیح نقع بوده. تبدیل نقع به نفع طبیعی است، چون نقع نامأنوس است، اصلاً آن را نفع می‌بینند و نفع می‌خوانند و می‌نویسند.

همچین بحث شیء هم همین است. شیء خیلی چیزهایی که شایع هست، کلمة شیء. کلمة شیء بسیار شایع‌تر هست. از لحاظ نوشتاری که شبیه هم هستند. در اینکه یکی از اینها تبدیل دیگری هست و امثال اینها.

اینکه خیلی شبیه به هم هست. ما چیزهایی را به همدیگر تبدیل می‌کنیم. از چیزهایی که خیلی به هم شبیه هستند عمر و عثمان هستند خیلی به همدیگر تبدیل می‌شوند.

بحث تبدیلات خیلی جالب است.

[نوشتن در تخته]

نقطه که نمی‌گذاشتند الف را نمی‌گذاشتند می‌تواند عثمن خوانده بشود می‌تواند عمر خوانده بشود.

عیسی و عمن و عمر

عیسی و عمر

شاگرد: از چه قرنی نقطه‌گذاری رایج شد که مثلاً

استاد: یکی از چیزهای مهم در باب، من در مورد این کتاب لاضرر آقای سیستانی از حاج آقا سؤال کرم که چطور است؟ حاج آقا قسمت‌های زیادی از این کتاب را مطالعه کردند. فرمودند قسمت‌های تتبعی‌اش خیلی خوب است. بقیة قسمت‌هایش هم خوب است. همینجور قسمت تتبعی‌اش انصافاً خیلی خوب است و بهتر از قسمت‌های غیر تتبعی‌اش هم هست.

به ایشان عرض کردم ولی یک نکته‌ای هست که اگر این نکته در آن رعایت می‌شد کامل‌تر می‌شد آن این است که ایشان با نسخه خطی مأنوس نبوده. اگر با نسخه خطی مأنوس بود یک مقداری بعضی از بحث‌هایش پخته‌تر دنبال می‌شد. فرمودند بله همینجور است. بعضی از اینها یک سری، کسی نسخ خطی مأنوس باشد خیلی از بحث‌هایش یک مقداری متفاوت از این است. بحث‌های بعدی آینده خدمتتان عرض می‌کنم.

در پرانتز به تناسب بگویم. یک عبارتی بود در تفسیر عیاشی، اصول مبحث احادیث برائت و احتیاط بود. یک عبارتی بود اصلاً نمی‌شد درستش کرد. اگر پیدایش کنم برایتان بگویم خیلی عبارت قشنگی است. می‌گفتم این کلمه تبدیل فلان کلمه است که خیلی چیز اولیه نامأنوس هست. إنّا انکرنا، یادم بیاید جالب است. پیدایش می‌کنم بعداً برایتان می‌گویم. نکتة جالب اینجا بود که ما آن دو تا کلمه‌ای که تبدیل. من می‌گفتم باید تصحیف فلان کلمه باشد که خیلی هم نامربوط بود به حسب نگاه بدوی می‌آمد. در این تفسیر عیاشی چاپ جدیدی که مؤسسة بعثت داده، آن احتمالی را که ما داده بودیم به عنوان نسخه بدل در بعضی از نسخش تبدیل به آن شده بود. به جای آن عبارت، آن عبارت آمده بود. علت اینکه تبدیل شده‌اش را دیده بودم کل این روایت در جای دیگر از یک راوی دیگر وارد شده بود، به جای آن کلمه، کلمة دیگر بود. همینجوری حدس نزده بودم، حدسم ناشی از این بود که. چون آن مبحث را دنبال می‌کردیم، همة روایت‌های مسئله را دنبال می‌کردیم. طبیعتاً تصادفاً همان روایت که به وسیلة راوی دیگر هم نقل شده بود آن جلوی چشم ما بود و این مثلاً تصحیفات و تحریفاتش استظهار کرده بودیم.

شاگرد: نقطه‌گذاری از چه سده‌ای در نسخ رایج شد؟

استاد: از قدیم نقطه‌گذاری بوده ولی خیلی وقت‌ها رعایت نمی‌کردند. خدا رحمت کند مرحوم آقای اراکی، آقای واعظی دوست ما که اخیراً مرحوم شدند کتاب‌های آقای اراکی ایشان تصحیح کردند. می‌گفتند اکثر چیزهای آقای اراکی نقطه نمی‌گذاشتند. نوشته‌هایشان بی‌نقطه است. خواندنش هم به خاطر بی نقطه خواندنش خیلی سخت بود. خیلی زحمت کشیدم تا اینها را بتوانم در بیاورم. طبیعتاً گاهی اوقات اشتباه می‌کرده در تشخیص این کلمه را چجوری بخواند.

این اینجوری است که نسبت به نقطه مختلف بودند.

یک نکته‌ای را هم اینجا ضمیمه بکنم آن این است که شاید در این کلاس هم مکرر این را گفته باشم یک جایی خواندم که در چشم پزشکی این مطلب ثابت شده انسان متنی را که دارد می‌خواند تمام متن در شبکیة چشمش منعکس نمی‌شود، تنها قسمتی از متن در شبکیة چشمش منعکس می‌شود و سایر نقاط آن متن را مغز انسان براساس مأنوساتش پر می‌کند و خود همین لازم نیست نقطه نداشته باشد، نقطه را نمی‌بیند چون به سرعت دارد عبارت. به خصوص هر چه سریع‌تر مطلب را بخواهد دنبال کند این ندیدن آن نقطه‌ها بیشتر است. در نوری که از آن کلمه به چشم انسان انعکاس پیدا می‌کند آن قسمت‌های نقطه‌ها و امثال اینها را چه بسا منعکس نکند و انسان را از مأنوساتش عبارت را آنجور که دلش می‌خواهد تصور می‌کند.

و این است که از قدیم گفته بودند نسخه را حتماً باید مقابله کرد. اینجور چیزهایی بوده که برای جلوگیری از اینجور اشتباهاتی که در مفروضات راه می‌یافته.

کلمة بئر و شیء به طور طبیعی بئر نامأنوس‌تر از شیء است. و شیء یک کلمة خیلی مشهور است. این است که به‌طور طبیعی ما باید نقع البئر را درست بدانیم چون تبدیل نقع به نفع و تبدیل بئر به شیء طبیعی است به خلاف تبدیل نقع به نفع. ‌ولی نفع به نقع طبیعی نیست، آن مأنوس را به نامأنوس تبدیل نمی‌کند.

شاگرد: مثال تبدیل مأنوس به نامأنوس شما تا الآن اصلاً مشاهده نکردید؟ یا خیلی اندک بوده؟ غالبی این ضابطه

استاد: اینکه غالبی است. چون اصل قضیه این است که نحوة تبدیلات در اثر عوامل متعددی هست. گاهی اوقات بحث مأنوسیت و مأنوسیت‌های افراد هم با هم فرق دارد. فرض کنید یک نفر ممکن است با بئر خیلی مأنوس باشد، طبیعتاً برای آن. ما که می‌خواهیم بگوییم نامأنوس به مأنوس، یعنی آن چیزی که نوعاً نامأنوس است به آن چیزی که نوعاً مأنوس است تبدیل بشود. نامأنوس نوعی با نامأنوس شخصی ممکن است فرق داشته باشد.

ممکن است در خصوص آن لحظه‌ای که آن طرف باشد یک شرایط خاصی پیش آمده باشد که این تبدیلات را.

فرض کنید یک موقعی انسان در آن روزها در فضای سیاسی قرار داشته.

یک موقعی مثال برای رفقا زدم، این قصه برای خیلی زمان بازی ایران در هیروشیما بود، علی پروین کاپیتان تیم ملی ایران بود.

شاگرد: شما هم فوتبال نگاه می‌کردید؟

استاد: نه، گاهگاهی، بی حال بودم نگاه می‌کردم ولی دنبال کردن جدی نداشتم.

سوار تاکسی بودم از دور شهر رد می‌شدم یک روزنامه‌فروشی بود نوشته که جرایم ایران. خیلی چیز شدم، جرایم ایران یعنی چی؟ نگاه کردم جرایم ایران دیدم. نگاه کردم دیدم نوشته چرا تیم ایران باخت. چرا تیم ایران را من جرایم ایران خواندم. روزنامة ورزشی بود بحث فوتبال ایران در هیروشیما بود، باخته بود. ما با فوتبال نامأنوس بودیم آن زمان‌ها، شاید الآن بیشتر مأنوس باشیم تا آن زمان، هیچ در فضای آن چیزها نبودیم. این باعث می‌شود برای من جرایم ایران یعنی ذهن من با چیزهای سیاسی بیشتر مأنوس باشد تا چیزهای فوتبالی و ورزشی. ممکن است یک بنده خدایی برعکس باشد. قرضم این هست که ذهنیت‌های افراد در مأنوسیت و نامأنوسیت تفاوت دارد. ما که می‌گوییم چون مأنوسیت نوعی و نامأنوسیت نوعی را در نظر می‌گیریم و آن را اماره قرار می‌دهیم برای اینکه آن ناسخ که اینجا بوده، آن هم به احتمال زیاد بر طبق قالب بوده. اینکه این یک امارة غالبیه هست نه یک امارة دائمی.

اما معنای لا یمنع نقع البئر یعنی زیادی آبش را اشخاص مشارب نخیل کسانی که نخلی از یک چاه هست، از آن چاه آب کشیده می‌شود باری آبیاری نخیل. طرف حق ندارد که علاوه بر اینکه نخل خودش را آبیاری می‌کند ادامة آبش را هم اجازه ندهد برای دیگران برای نخل‌های خودشان از آن استفاده کنند. به نظرم در این حدیث، در حدیث عبادة بن صامت یک توضیحاتی هم دارد، می‌گوید تا کجا آبیاری بشود، درخت را مقدار تعیین کرده تا چه مقداری از نخل آبیاری بشود بعد آب را رها کند، یک جایی را تعیین کرده در آن روایت عبادة بن صامت مقدار تعیین کرده که این مقدار پیغمبر گفتند که نخل بالایی آبیاری بشود بعد آب را رها کند برای نخل پایین‌تر.

شاگرد: نقع به چه معناست؟

استاد: نقع یعنی زیادی چاه. نقع البئر گفتند فضل الماء. نقع البئر یعنی فضل مائها، اینجور معنا کردند.

شاگرد: منظور چاهی است که مالکش خود آن صاحب باغ است؟

استاد: حالا

عبارت دوم قضی بین اهل البادیة انه لا یمنع فضل ماءٍ لیمنع بی فضل تلاءٍ۲۹:۱۰، مفصل ایشان وارد بحث شدند، معانی مختلفی را که ذکر شده دنبال کردند. مراجعه بفرمایید. ایشان این معنا را انتخاب کردند که این عبارت این است که یک فرض این هست که یک نفری مالک چاه هست. ولی آن تلائی که اطراف آب هست، ‌علفزاری که اطراف آب هست آن علف مباح هست. شما حق ندارید از این آب، به آب احتیاج ندارد. برای اینکه علف احتیاج دارد. افرادی را که گوسفند دارند می‌خواهند گوسفندهایشان را بچرانند، اینکه شما استفادة از آب نمی‌توانید بکنید. علف‌ها برای من نیست، علف‌ها عمومی است، می‌خواهید از علف استفاده بکنید، بکنید. ولی من اجازه نمی‌دهم از این آب چاه من، آب رودخانة من استفاده کنید. طبیعتاً گوسفندها وقتی علف می‌خورند تشنه می‌شوند نیاز به آب دارند و الا اگر بعد از علف خوردن آب نخورند از تشنگی تلف می‌شوند. به خاطر این اصلاً نمی‌آیند در این چراگاه، چون این چراگاه برایشان چیز ندارد، مجبور می‌شوند بروند چراگاه‌های دور.

پیغمبر فرمودند که حق ندارید شما به خاطر اینکه آن فضل کلاء برای خودتان بماند و دیگران از آن فضل کلاء، ‌اضافی علف استفاده کنند شما فضل ماء را منع کنید تا آنها، این مفاد این روایت است.

ما یک تفاوت محوری با آقای سیستانی در حدیث شفعه که داشتیم عین همان در این بحث هم می‌آید. ما که حدیث شفعه را نپذیرفتیم که لاضرر و لاضرار عبارت ظهور دارد در اینکه حدیث شفعه تعلیل هست. نه آن تعلیل نیست، آقای سیستانی اینجا هم همان بحث‌هایی که آنجا آوردند را آوردند و همان بحث‌هایی را که آنجا آوردند. مثلاً آنجا فرموده بودند اینکه لاضرر و لاضرار ذیل هر دوی عبارت‌ها تکرار شده است، این نشانگر این هست که جمع من قبل الراوی نیست و امثال اینها. ما عرض کردیم این شاهد نیست. اینکه راوی جمع کرده به خاطر اینکه یک ارتباطی می‌دیده جمع کرده. شماها نباید فرض کنید حالا که راوی جمع کرده بی‌ارتباط احادیث را کنار هم چیده. فقط بحث این است که ارتباطی که راوی بین این روایات می‌دهد برای ما حجت نیست. اگر در اصل حدیث وجود داشته باشد یا امام علیه السلام اینها را کنار هم چیده باشد. این ارتباطی که امام علیه السلام می‌بیند حجت است، در اصل حدیث هم که باشد از اوّل مرتبط هم بودند. بنابراین تفاوت اینها در این نیست که ارتباط بین این اجزاء دیده نمی‌شده. ارتباط اگر راوی هم آورده باشد، ارتباط می‌دیده ولی ارتباطاتش حجت نبوده. بنابراین اینکه ما در ذیل هر دو حدیث لاضرر و لاضرار را می‌بینیم دلیل بر این نیست که راوی‌اش جمع نکرده. نه ممکن است راوی جمع کرده به خاطر اینکه راوی تصور می‌کرده اینها مرتبط هستند. فرض کنید حالا ارتباطش هم به نحو ارتباط علی و معلولی بوده. یعنی راوی تصورش این بوده که این لاضرر و لاضرار یک قانون عامی است که حدیث شفعه و حدیث منع فضل ماء هر دو از مصادیق آن هست. به خاطر همین راوی آن قانون کلی را که این موارد از مصادیقش هست در ذیل هر دو آورده باشد. این قرینة بر این نیست که در کلام امام علیه السلام ضمیمه شده یا در اصل کلام پیغمبر لاضرر و لاضرار به عنوان ذیل ذکر شده بوده. اینها بحث‌هایی که قبلاً داشتیم اینجاها هم تکرار می‌کند.

یک سری چیزهای دیگری هم اینجا هست. مثلاً ایشان می‌گوید که اینجا لاضرر و لاضرار در بعضی نسخ به جای أنّه قضی بین اهل البادیة أنّه لا یمنع فضل ماء لیمنع فضل کلاءٍ فقال لاضرر و لاضرار. به جای و قال، فقال در بعضی نسخ هست. فقال تایید می‌کند کأنّ این مرتبط باشد.

در دار الحدیث ببینید نسخ کافی چه شکلی است؟ این مشارب النخیل این فقال، اینجور ریزه‌کاری توجه کرده اصلاً؟

شاگرد: فی بِخ و بَص و الوافی فقال

استاد: نسخ خیلی کمی فقال دارد. به طور طبیعی به نظر می‌رسد که و قال باشد. و آن ذهنیتی که لاضرر و لاضرار به عنوان تعلیل حدیث هست، این ذهنیت خیلی وقت‌ها باعث می‌شود و قال به فقال تبدیل بشود. تصورم این هست که اینجا هم اگر ما و قال و فقال را با همدیگر کنار هم قرار بدهیم علاوه بر اینکه اکثریت نسخ و قال است و بسیار نادر هست جاهایی که فقال داشته باشند، این علاوه بر این خود تبدیل و قال به فقال طبیعی‌تر است تا برعکس. چون فقال براساس یک فهم از روایت است. یعنی کأنّ آن ذیل را می‌خواسته تعلیل بداند برای قبل. اینکه خود ناسخ روایت را اینجور فهمیده که لاضرر و لاضرار تعلیل قبل هست، آن فهم خودش از روایت ناخواسته در چگونگی دیدن عبارت مؤثر بودنش این باعث می‌شود که ما کلمة و قال را هم فقال بخواند. ولی فقال را و قال خواندن خیلی مستبعد است. یعنی تبدیل‌ها، تبدیل نامأنوس به مأنوس بخواهیم قاعده‌اش را اینجا پیاده کنیم، تبدیل و قال به فقال طبق قاعدة تبدیل نامأنوس به مأنوس توجیه می‌شود و من فکر می‌کنم آدم مطمئن است که اینجا و قال است و فقال آن تحریف هست. هم بحث اکثریت نسخ خودش هم جزء مؤیدات است و اینکه تبدیل «ف» به «و» خیلی تناسب ندارد ولی تبدیل «واو» به «فا» تناسب دارد، اینها این است که خیلی مهمی نیست این فقال در این کلام.

مرحوم شیخ الشریعه در اینجا هم یک سری استدلالی آورده که مشابه همان استدلالاتی که در بحث حدیث شفعه آن را همة آن بحث‌هایی که آنجا هست را آن بحث‌ها را دیگر تکرار نمی‌شود.

ولی اینجا دو تا وجه اختصاصی وجود دارد برای اینکه لاضرر و لاضرار ذیل روایت نبوده. در بعضی از روایت‌های خاصه و کثیری از روایت‌های عامه این حدیث منع فضل ماء ذکر شده بدون ذکر ذیلش که لاضرر و لاضرار باشد.

شاگرد: این را که ذیل شفعه هم گفت

استاد: نه آن یک بحث عبادة بن صامت بود و امثال اینها. منهای آن بحث عبادة بن صامت. آن بحث عام بود که اصلاً کل قضایای پیغمبر را عبادة بن صامت آورده بود، آن بحث اینجا هم می‌آید. منهای بحث عبادة بن صامت این روایت بدون تبدیل به. در روایت‌های دیگر غیر از روایت عبادة بن صامت به این شکل نقل شده.

اما ایشان می‌گوید در روایت خاصه و این تقویت می‌کند که در روایت عقبة بن خالد این راوی بوده که بین لاضرر و لاضرار و حدیث منع فضل ماء ارتباط برقرار کرده.

استدلال دیگر این هست که، مشابه همان استدلال قبلی است ولی به یک نحو دیگری. لاضرر و لاضرار نمی‌تواند تعلیل باشد منع فضل ماء و امثال اینها.

فی الجمله شبیه وجه اوّل می‌خواهم عرض بکنم. فرصت نکردم مراجعه کنم. در ذهنم هست که حدیث فضل ماء سه قطعه داشت. قطعة اوّلش یکی بحث مشارب نخیل هست،‌ قضی رسول الله مشارب النخیل و لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل کلاءٍ، امثال اینها. آن دو تا تکه مستقل از هم هستند. در عامه هم جدا جدا ذکر کردند. استقلال آن دو تکه از همدیگر مؤید این قرار می‌دهیم که لاضرر و لاضرار هم یک مستقل از آن است. البته این خیلی قوی نیست چون آن دو تکه قضا در آن تکرار شده، قضی رسول الله بین اهل المدینة کذا. و قضی بین اهل البادیة کذا. در اینجا ندارد و قضی لا ضرر و لاضرار. و قال لا ضرر و لاضرار است. فرق دارد بین آن لاضرر و لاضرار و آن دو قطعة دیگر فعلش تفاوت دارد.

بنابراین نکته‌ای که عرض می‌کردم خیلی نکتة مهمی نیست. مهم همین تقریباتی هست که اینجا ذکر شده.

آقای سیستانی می‌فرمایند که این وجه این هست که در روایت خاصه از این رولیت آمده ذیل ندارد، آن در مرسل فقیه است. قال و قضی علیه السلام فی اهل البوادی أن لا یمنع فضل ماءٍ و لا یبیع فضل الکلاء.

هکذا فی المطبوعة النجفیة للفقیه و فی بعض النسخ لکی لا یمنع فضل الکلاء

و لا یبیع فضل الکلاء دارد لکی لا یمنع فضل الکلاء

ایشان می‌گوید: و لعله الصحیح

عرضم این هست که نه و لعله الصحیح این شکلی نیست.

اینکه در چاپ آقای غفاری هم لایبیع هست، در بعضی نسخش به جای یبیع یمنع است. نسخه بدل در حاشیه یمنع دارد. ولی آن و لا را لکی لا نیست. آن لکی لا، ایشان که نقل نمی‌کند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]